

بخشید ساعت خدمتون هست؟

اتاقتان یک ربع عقب افتاده باشد و شما متوجهش نشده باشید، داشتن یک ساعت زیبا که عقربه‌هایش سالی یک بار هم تکانی به خودشان نمی‌دهند کفایت می‌کند. اما اگر قرار است مربی فنی بچه‌های تیم ملی کشتی باشید حتما قضیه خیلی برایتان فرق می‌کند. اصلا باید بروید یک ساعت مخصوص این کار بخرید. کورنومتری چیزی می‌دانستید هر چه دقت ساعت بالاتر باشد قیمت آن هم به همان نسبت بالاتر است؟

ساعت را دوست نداریم

اولین چیزی که به ما اعلام می‌کند، «زمان» است. یعنی اصلا ماهیتش همین است. این که بدانید کی باید در کلاس‌های دانشگاهتان حاضر شوید، کی باید اتوبوس سوار شوید، کی غذا را از توی فر در بیاورید و قرارتان چه زمانی است، همه به ساعت احتیاج دارند. اما این هشدار را هم جدی بگیرید که ساعت می‌تواند معتادتان کند. دیده‌اید آدم‌های معتاد به زمان را که ساعت یک لحظه از دستشان نمی‌افتد، همیشه خدا نگاهشان به عقربه‌هایی است که آنها همه دقایقش را به چشم دیده‌اند، آنقدر که صفحه ساعت را نگاه کرده‌اند؟ ندیده‌اید؟ خب آنهاهی که به زمان معتادان این شکلی هستند. این یک بیماری است و باید جدی گرفته شود. مثل هر اعتیاد دیگری.

ساعت، اغلب اوقات دیر شدن چیزها را یادمان می‌آورد. شما جوانید و سر به هوا. سرتان به هزار چیز گرم و حواستان همیشه پرت است. ساعت همه اینها را جلوی چشمتان می‌آورد. این که باید تا ۵ دقیقه دیگر در میدان ونک باشید و هنوز کفش‌هایتان را در میدان قیام پایتان نکرده‌اید. یا مثلا این که باید پرواز تهران به اسلو را تا یک ساعت دیگر از دست ندهید اما هنوز دارید چمدانتان را در میدان نوبنیاد می‌بندید. ساعت اصلا چیز خوبی نیست. یادتان می‌آورد که دارید همه چیز را از دست می‌دهید.

ساعت، انتظار را یادتان می‌آورد. شما جوانید و عجول. می‌خواهید اولین نفری باشید که وارد مطب دکتر می‌شود. اصلا دلتان نمی‌خواهد در صف طولانی انتخاب واحد بایستید. البته این مربوط به دانشگاه‌هایی است که هنوز انتخاب واحد در آنها اینترنتی نشده است. نگاهتان به ساعت است که انگار خوب کار نمی‌کند و گذر زمان را کندتر از معمول نشان می‌دهد.

ساعت، یک جورهایی به لو رفتن کاراکتر آدم‌ها کمک می‌کند. شما با دیدن خانم ۳۸ ساله‌ای که ساعت خرسی صورتی با بند پلاستیکی قرمز شفاف به مچ‌هایش بسته و یا پسر بچه ۸ ساله‌ای که یک ساعت زمخت بند فلزی را به زحمت روی مچ‌هایش حمل می‌کند، می‌توانید تا اندازه‌ای به روحیات صاحب آن مچ و ساعت پی ببرید.

با همه این اوصاف واقعا حق نداریم از ساعت متنفر باشیم. نه حتی از این که گذر عمر را یادمان می‌آورد و برگشت ناپذیر بودن خودش را. اگر فمینیست‌ها قضیه را خیلی جدی بگیرند باید گفت ساعت مثل خانمی است که به قول قدیمی‌ها بودندش بلا و زحمت است اما بدون او هم نمی‌شود زندگی کرد.



عکس: gettyimages

درست و حسابی و ماشینی پدر مادرار، باید یک ساعت مچی دیوانه‌کننده هم به میجتان ببندید و البته سعی کنید نسبت به آن بی‌تفاوت باشید. این معجون خوب جواب می‌دهد، امتحانش کنید. در کنار ساعت‌های خیلی گرانقیمت، ساعت‌هایی با قیمت مناسب و حتی ارزان هم وجود دارند. بستگی دارد به این که مربی شنا باشید یا یک دانشجوی دوستدار خواب. اگر خیلی برایتان مهم نیست که تا هفته‌ها ساعت

خاطره را دوست داریم

ساعت‌های مچی جوان پسندانه، بچه‌گانه، زنانه، مردانه، اسپرت، شماته دار، دیواری، رومی‌زی، خروسی، ایستاده، مخصوص میادین و بزرگراه‌ها، آفتابی، شنی و خلاصه هزاران نوع ساعت با آن قیافه‌های معصوم و حرکت مداومشان که خستگی و استقامت را به طور همزمان به یاد آدم می‌آورد، پشت ویرترین مغازه‌ها متوقفمان می‌کند.

هر کدامان حداقل یک بار آرزوی داشتن یک ساعت دلخواه و البته گرانقیمت را داشته‌ایم. شاید به این آرزو رسیده و الان یکی از آن سواچ‌های نه‌چندان فرداعلا اما مناسب را به دست کرده‌اید و دارید با آن پز هم می‌دهید. شاید هم چند سالی از این آرزو گذشته و دیگر هوسش از سرتان افتاده است. حالا آنقدر سرتان گرم دانستن زمان است که از نگاه کردن به ساعت دیواری کوچک مغازه دوچرخه‌سازی سر کوچه هم دریغ نمی‌کنید. این وسط دیگر داشتن سواچ یا یک ساعت صفحه گرد زمخت با بند چرمی پاره پاره چه تفاوتی دارد؟

اما حالا جوان هستید و رویای داشتن ساعت خوب را دارید باید نگاهی به کاتالوگ ساعت‌های مختلف بیندازید و تصمیم‌تان را بگیرید. به هر حال گرانقیمت‌ترین ساعت سال ۲۰۰۹ میلادی ساعت‌های «توردل له و کروون کنستانتین» بوده‌اند که سبیلی از ساعت ۲۵۰ ساله «وکرون کنستانتین» هستند. ویژگی‌شان استایل منحصر به فردی است که دارند و فقط ۷ «ساعت» در دنیا دارای این استایل هستند. تصور کنید که یکی از این ۷ ساعت مال شما بود. چه کارها که نمی‌توانستید بکنید. البته قیمت هر کدام از این ساعت‌ها چیزی حدود یک و نیم میلیون دلار است که خب پول زیادی است. اصلا من می‌گویم گول مارک‌ها را نخورید و هر ساعتی که به دستتان نشست را بخرید.

ساعت همیشه می‌توانسته سبیل چیزی باشد و حتی در میان سبیل‌ها خودی هم نشان بدهد. مثلا ساعت وسط میدان بزرگ مرکزی شهر پنوم پن پایتخت کامبوج، که همزمان با استقلال این کشور در این قسمت شهر قرار داده شده است، برای مردم نمادی از آزادی است. ساعت‌ها همان طور که می‌دانید روی ده و ۱۰ دقیقه تنظیم می‌شوند که زمان پایان جنگ جهانی دوم است.

ساعت را به خاطر زیبایی ظاهری و خاطراتی که با خودش به همراه دارد دوست داریم. ساعت‌های خوبی که در زندگی با دوستانتان سر کرده‌اید را حساب کنید و انصاف داشته باشید. ساعت‌های زنجیرداری که با یک تق کوچک باز می‌شوند و کوک کردنشان آنقدر قدیمی جلوه می‌کند که صدایی شبیه به آه از گلویتان به بیرون بجهد، را هم به خاطر بیاورید. بله، ساعت‌ها با خودشان خاطره دارند و ما هم که عاشق خاطره‌ایم. مگر نیستیم؟

اصلا نمی‌شود از شرش خلاص شد. هر جا که باشی خودش را بر زندگی‌ات، قرار مداره‌ایت، خورد و خوراکت، رفت و آمدت، کتاب خواندن و سینما رفتنت، هیچ کاری نکردن و علاف گشتنت و خلاصه همه چیز زندگی‌ات تحمیل می‌کند. هر کاری هم که بکنی نمی‌توانی سوت زنان از کنارش رد بشوی، بهش کم محلی بکنی و خدای نکرده نقشش را ندیده بگیری. اینها همه درباره ساعت است. درباره آن ساعت لعنتی که حتی اگر از روی مچت هم بازش کنی و دورش بیندازی یک جایی در یکی از میدان‌های شهر جلوی رویت سبز می‌شود و زمان را توی چشمت می‌کند تا بدانی که راه فراری نداری. زمان را باید بدانی.

اگر گمان می‌کنی که در شهر بودن مشکل اساسی است و زندگی در محیط‌های آرام و روستایی می‌تواند تو را از شر زمان و ساعت رها کند، باز هم اشتباه کرده‌ای. برای زنده ماندن در میان آدم‌ها باید بدانی در چه ساعتی از روز یا شب قرار داری و گر نه بهتر است بساطت را جمع کنی و در کلبه‌ای در کوهستان‌های صعب‌العبور زندگی کنی و روز و شب را فقط با تاریک و روشن شدن هوا متوجه شوی. دستکم یک تکه چوب صاف در زمین فرو کن تا از روی حرکت سایه‌اش زمان دستت بیاید. ای بابا، چه اصراری است اصلا. یک ساعت به مچت ببند خب.

کاری که بابلی‌ها کردند

همه‌اش کار بابلی‌هاست. آنها بساط

